

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

کیفیت ترسیم مسئله مثال افلاطونی و تفوق آن

بر حقیقت عالم مثال

بحث راجع به تصویر صور افلاطونی و

کلامی که مرحوم شیخ راجع به ایشان دارند بود، این

را حالا در عرض امروز و فردا ان شاء الله در همین حد

که می شود مطلب را بیان کرد ما عرض می کنیم و بعد

مسئله ادامه پیدا می کند در یک فرصتی دیگر.

اگر نظر رفقا باشد در جلسات قبل عرض

کردیم که در مسئله مثل افلاطونی، این که فلاسفه

اشراق هم بعد از ایشان همین مسئله را پیگیری

کردند و به اشکال مختلف این مطلب را بیان کردند

مخصوصا شیخ شهاب، شیخ اشراق که ایشان در این

قضیه خیلی تأکید دارند، خب حکایت از یک نوع

بینش باطن و الهاماتی می کند که برای این بزرگان

حاصل بوده است و به واسطه آن توانسته اند که

مسائل شهودی را با مبانی عقلی وفق بدهند و این

یک مطلب خیلی مهمی است که به انسان این مسئله را تفهیم می‌کند که این مطالب عقلی و مسائل حکمی اینها صرفاً بر اساس استدلالهای عقلی و قضایای منطقی خشک نمی‌تواند صورت پیدا کند، باید یک پشتوانه داشته باشد که بتواند بر آن اساس این قضایا جنبه حضور عینی خودش را در انسان نشان بدهد و آشکار کند.

افرادی که از نقطه نظر اتصال با مبدأ اینها دچار ضعف هستند و به واسطه غفلتها و نسیانها و تعلقات از این ارتباط بعید می‌باشند اینها نمی‌توانند به آن مفاهیم حقیقی و صحیح و مبانی صحیح و منطقی عقلی برسند گرچه از نقطه نظر فکری و عقلی بخواهند نسبت به اینها اظهار نظر کنند و دسترسی پیدا کنند، بله، یک صورتها و تخیلات و چینش‌هایی در ذهن آنها نسبت به این مطالب پیدا می‌شود ولیکن آن فقط در محدوده تصور است نه در محدوده ورود این تصور به مرتبه سرّ و به مرتبه قلب، در عالم ذهن یک تصوراتی را ضمیمه می‌کنند و در کنار هم قرار می‌دهند و نتایجی می‌گیرند و چه بسا این نتایج در

حالات مختلف تغییر پیدا کند، اما آن کسانی که
اتصالشان برقرار هست و از این نقطه نظر مشمول
افاضه مستمر نسبت به این حقایق هستند اینها علاوه
بر این تصویرها و چینهایی که در ذهن نسبت به
قضایای منطقی دارند یک نوع اطمینان قلبی دارند که
آن اطمینان قلبی تزریقی نیست، اعتباری و تصنعی
نیست، یک نوع اطمینان قلبی است که حاکی از
اتصال مستمر در نفس آنهاست آن اطمینان قلبی
باعث می شود که کنه و حقیقت این مبانی عقلی را
بتوانند در وجود خود گرچه به صورت تام هم نباشد
ولی حداقل به صورت مبهم و اجمال بتوانند این را
در وجود خود احساس کنند و بر این قضیه شواهدی
هست و قرائنی هست و انسان خودش می تواند به
این مسائل پی ببرد و به این مطالب می تواند برسد،
در قبال این مسئله که باید ما روی این مطلب خیلی
دقت کنیم بخصوص اهل علم که اینها اصلاً
مسیرشان و مدرسه آنها مدرسه علوم اهل بیت است
و مقصد از این علوم در وهله اول استناره قلب و
ضمیر و در مرحله دوم اناره به خلق و هدایت آنها

هست این مسئله خیلی جایگاه مهم و حساسی دارد و در روز گذشته راجع به آن کیفیت و طریق مکتب تشیع و پیام اهل علم خب مطالبی در ذهنم بود ولی نتوانستم بگویم چون بالاخره هم مجلس مقتضی نبود و هم حال من مساعد نبود ولی حالا احتمال دارد که بعدا در ادامه این، مسائلی را داشته باشیم.

ما نسبت به این مسئله خیلی باید توجه کنیم که این مطالب و صور ذهنی که در ما پیدا می شود اینها چه منشأیی می تواند داشته باشد و چه ریشه ای می تواند داشته باشد؟ و منبع آن کجاست؟ از کجا این صورتها در ذهن می آید؟ و این تصویرها از کجا در ذهن می آید؟ و چگونه در ذهن ما نقش پیدا می کند؟ گاهی اوقات دیده اید که بعضی می گویند فلانی شیطان را هم درس می دهد یعنی واقعا شیطان را درس می دهد، یعنی به جایی می رسد که شیطان برای اغوای او کم می آورد، خود شیطان از شیطنت او در عجب می ماند! که این چیزها را ما هم بلد نبودیم این از کجا این مسائل را آورده است؟ این که می گویم یک واقعیت است، فقط اغراق نیست، مبالغه نیست،

یعنی انسان در تصویر قضایا در ذهن خود و در کیفیت چیش مطالب نسبت به امور شخصی و یا امور اجتماعی به یک مرتبه می‌رسد که شیطان در این مسئله لنگ می‌زند و نمی‌تواند آن منبع پیدایش این مطالب ذهنی او را پیدا کند مطالب او را نمی‌تواند پیدا بکند و این خیلی مسئله عجیبی است خیلی قضیه عجیبی است که باید به این مطلب توجه کرد بخصوص اهل علم و آن افرادی که اینها به دنبال اناره و ارائه مطالب هستند به مردم، نسبت به این قضیه خیلی بایستی که توجه کنند که حدث بزنند منبع تصورات آنها کجاست؟ مصدر مطالب ذهنی آنها کجاست؟ و آن مرجع قضایایی که برای مردم بیان می‌کنند آن مرجع در کجا می‌تواند قرار بگیرد؟

علی کل حال، این قضیه قضیه‌ای است که بسیار بسیار مهم است یعنی همان طوری که ما نسبت به تلقی مبانی عقلانی و فلسفی و عرفان نظری ارتباط بین قلب و بین مبدأ این مبانی را شرط اصلی برای تلقی می‌دانیم و کسانی که به دنبال این مطالب هستند ولی دستشان از اینها کوتاه است صرفاً یک نقوشی را

در ذهن دارند بدون این که این نقوش از مرتبه تصویر پافراتر بگذارد و در قلب بنشیند و آن حقایق در قلب و در ضمیر متمکن بشود، هیچ کاری انجام نمی‌دهند. بودند افرادی که اهل درس بودند، اهل بحث بودند و این مطالب را هم مباحثه می‌کردند سالیان سال با این مطالب سرگرم بودند و بعد ما می‌بینیم که از جایی دیگر سر درمی‌آوردند و به مطالب دیگری می‌پردازند و خلاصه آن چه را که عمل آنها و کلام آنها و تصرفات آنها نشان می‌دهد با آن چه که در قلب آنها و ذهن آنها می‌گذرد در تنافی تام قرار دارد. خیلی‌ها بودند و الان هم هستند و این مسئله یک مسئله رایج و دارجی است که باید قلب نسبت به این مطالب آمادگی برای استناره و استفاضه را داشته باشد و الا اناره از آن طرف تام است و افاضه تام است ولی از طرف قابل اگر آن استعداد قبول نباشد، آن فاعل در اناره و در ارائه مسئله نمی‌تواند تأثیرگذار باشد این یک مسئله واقعی است و در این قضیه شوخی هم بر نمی‌دارد و امتحانش هم مجانی است و هر کسی می‌تواند این مسئله را در وجود خود

بیازماید نسبت به کیفیت راهش و مراقبه‌اش و ارتباطش با مسائل خارجی و تصورات ذهنی می‌تواند نسبت به این مطلب یقین پیدا کند و تصدیق کند که مسئله‌ای نیست که ادعایی و اعتباری باشد و بخواهیم از پیش خود بگوییم و اینها چیزهایی است که بزرگان این مطالب را تأکید کردند حتی بزرگان از مشاء نیز این مسائل را بالاخره تا حدودی به آن رسیدند نه فقط حکمای اشراق مانند افلاطون و شیخ اشراق و امثال ذلک بلکه خود آن بزرگانی که اینها مایه این ربطی آنها باز به اندازه آنها نبود ولی از این نقطه نظر نسبت به این مسئله ما می‌توانیم بگوییم که اعتراف داشتند و کم و بیش متوجه این قضیه شده بودند که یک خبری هست، یک قضیه‌ای در این جا وجود دارد که آن قضیه مافوق آن مرکب و دواتی است که بر این صفحات نقش بسته است و این کلماتی است که در این جا در کتب تدوین شده است، این مطلب مطلب بسیار مهمی است.

بنابراین می‌توانیم بگوییم که کسانی که در یک افق دیگری قرار دارند و راه آنها راهی است که

اصلا به این مسائل دلیلی ندارد که مراجعه کنند
غایتی برای آن متصور نمی‌شود که بیایند خودشان را
با این مطالب سرگرم کنند و وقتشان را بیخود نسبت
به این مطالب نگذرانند و آنهایی که نسبت به این
مسائل خرده می‌گیرند و خود را دور می‌بینند این
خرده گرفتن یک خرده گرفتن واقعی و صحیح است
یعنی آنها از نقطه نظر توغّل در کثرات و از نقطه نظر
انحراف در فکر و ذهن و از نقطه نظر مسائل منحرف
کننده نفس در یک موقعیتی قرار دارند که نسبت به
این مطالب خواهی نخواهی جنبه نفور دارد نفوس
ایشان، اصلا اسم این مسائل که می‌آید برمی‌آشوبند
هزار دفعه اسم افراد معاند اگر گفته شود طوریشان
نیست و همین طور انسان را نگاه می‌کنند هزار دفعه
اگر مطالب خلافی گفته شود برای اینها خیلی اهمیتی
ندارد ولی همین که یک اسمی می‌آید و یک حرفی
می‌خواهد زده شود از این گونه مطالب چنان نفوری
در نفس اینها پیدا می‌شود که به طور کلی باب قلبشان
را نسبت به این مطالب مسدود می‌کند اصلا نمی
گذارد فکر کنند و نمی‌گذارد اینها بفهمند.

من با یک نفر چندی پیش بود اتفاقا در یک جا صحبت می‌کردم از این گونه افراد، و همین که می‌خواست به یک جایی برسد که مطلب بایستد تا می‌خواست تقریباً یک چند ثانیه مانده بود که به یک نقطه برسیم یکدفعه به جای دیگر می‌زد گفتم آقا جان بگذار این مسئله به یک جا برسد بعد نسبت به آن صحبت می‌کنیم، اصلاً نمی‌خواست نفسش برسد به یک نقطه، گفتم دیگر فایده‌ای برای صحبت نیست شما بلند شو برو یک گوشی را اختیار کن برای فقط شنیدن مطالب تو ولی گوشی که بدون زبان گویا باشد که فقط بتواند مطالب را بشنود خوب این چه فایده دارد؟ همان طوری که من دریچه ذهن و قلب خود را به سوی لاطائلات تو باز کرده‌ام تو هم دریچه ذهن و قلب خودت را به روی حرفهایی که به قول خودت لاطائلات نیست باز کن خوب پنج دقیقه باز کن، چرا می‌بندید؟! خوب منصف کیست در این جا و معاند کیست؟ کی منصف است؟ چطور منصف است؟ وقتی که من خود را حاضر کردم برای این که مطالب خلاف تو را بشنوم و تحمل کردم و

صبر کردم و اغماض کردم و صحبت نکردم خب
بسیار خب حالا نوبت من است خب تو مطالب را
بشنو هر جایش که خلاف است همان جا دست
بگذار چرا این طرف و آن طرف انسان فرار کند؟

این مسئله مسئله خیلی مهمی است که از اول
انسان گرچه این علوم را می خواند این قضیه برای ما
اهل علم خیلی اهمیت حیاتی دارد که گرچه ما این
را می خوانیم گرچه عمامه بر سر داریم گرچه قال
الباقر و قال الصادق می گوئیم گرچه با این مطالب
حشر و نشر داریم گرچه این مطالب را خود تبلیغ
می کنیم ولی همه اینها نوار است، ربات است، تمام
این مسائل فقط یک ربات است دلیل قوی ربات
بودن این است که تا این مسئله می خواهد به این
مطالب و خود او برگردد می بینیم چیزی مثل فنر
می رود کنار! خب این معلوم می شود ربات است،
سیستم پذیرش را در کامپیوتر این ربات قرار نداده
اند، فقط سیستم کوک کردن و راه افتادن را قرار داده
اند که هرّی برود جلو... اما این که در یک جا بایستد
و مطالب دیگری به مطالب و اطلاعات او اضافه

بشود این قسمت را از این به اصطلاح برنامه نویسی
او حذف کرده اند، تبدیل شده فقط به خط یک طرفه
خطی که در آن خدا هست و پیغمبر هست خطی که
در آن امام هست خطی که در آن تبلیغ اینها هست
خطی که ... خیلی خب حالا سوال بنده این است
خب بابا اگر یک یهودی هم بیاید و همین مطالب را
بگوید با شما شیعه چه فرقی می کند؟ یهودی که
بلند شود بیاید درس صرف و نحو بخواند، بیاید
درس ادبیات بخواند مطول بخواند، رسائل بخواند،
همین طور بخواند هم در اصول هم در تفسیر و فقه
و اینها بیاید و رشد کند و بالا بیاید تا یک مجتهد
بشود و به شما نگوید من یهودی هستم آقا نماز
بخواند از شما بهتر همچنین ولا الضالین را کش
بدهد که امام جماعت مسجدالحرام هم نتواند فرض
کنید که آن جور ادا کند! بله! درست شد؟ آن طور
بیاید تعقیبات را بگوید که شیخ عباس در مفاتیح هم
آن تعقیبات را نیاورده است! خب بالاتر از این چه
می خواهید؟ زادالمعاد و ... فرض کنید که حفظ
باشد از اینها بودند ها، از اینها بودند و دیده شدند و

بودند. خدا رحمت کند الان یادم آمد این قضیه یک روز صبح چند نفر بودیم، در همان سفری که مشرف شده بودم عتبات بعد از حج، حدود هفده سالم بود یک روز راجع به همین قضیه که خدمتان عرض می‌کنم که باید این مطالب در وجود انسان تمکن پیدا کند و الا هیچ فایده ندارد جز روی هم انباشتن مسائل و همین طور انبار کردن ... مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه ایشان صحبت‌هایی کردند که خوب طبعاً مخاطب ایشان ما بودیم دیگر، چون ما آن موقع تازه شروع کرده بودیم به همین طلبگی و من در آن موقع شاید مغنی می‌خواندم در آن وقت معالم و مغنی و اینها می‌خواندیم و خوب کسانی که در مجلس بودند فقط مرحوم آقا بودند یعنی ما بودیم و مخاطب مسئله ما بودیم ایشان می‌فرمودند که یک نفر از افراد و از بزرگان و معاریف در نجف بود که با یک کاروانی می‌روند به سمت مکه آن حمله دار کاروان آدم خیلی بی بندوباری بود و نسبت به مسائل خیلی بی قید بود، خیلی بی بندوبار بود به طوری که اصلاً افراد کاروان مواظب خودشان بودند، هم از نظر

سرقت و هم از نظر ... خلاصه در یک جایی و منزلی
بین آن عالم و چند نفر از همان به اصطلاح زملاءشان
بحث می‌شود، صحبتی می‌شود در یکی از همین
مسائل و در این موقع آن حمله دار می‌بیند اینها با هم
شروع می‌کنند صحبت و سر و صدا، آن هم می‌آید
می‌نشیند و به اینها نگاه می‌کند و شروع می‌کند هر
هر به اینها خندیدن آنها که خب کارهای این را دیده
بودند و وضعیت این را بیشتر ناراحت می‌شوند: ما
داریم چه می‌گوییم و این دارد به ما می‌خندد و
مسخره می‌کند و می‌گویند این جا جای تو نیست
بلند شو برو و چکارکن و از این حرفها، گفت اتفاقا
جای من این جا است و من به این چرت و پرت‌های
شما دارم می‌خندم، آنها متعرض می‌شوند و او
شروع می‌کند با اینها صحبت کردن و در این مسئله
همه آن چهار تا را محکوم می‌کند و به طوری که
اصلا نمی‌توانند جواب بدهند و اینها مبهوت می‌مانند
که او این حرفها را از کجا به دست می‌آورد، این قیافه
او و کارهایش ... ما به خاطر مالمان مواظب هستیم
که او نذردهد! این آقا این قدر بی بندوبار است که

نسبت به همه چیز لاقید است ولی در این مسئله
فقهی همه را مالید و شست و گذاشت کنار.

دوباره یک قضیه و مسئله ادبی و بلاغی پیش
می آید، او می آید از خود مطول نظر خود سکاکی را
می خواند و شاهی به اصطلاح می آورد و اینها
می بینند نه بابا در هر قضیه ای که وارد می شوند این
دست بالا را دارد، علمای معروف و حساب شده
نجف بودند اینها، بعد خلاصه بلند می شود مسخره
می کند و یک فحشی به ایشان می دهد و یک چیزی
به آنها می گویند و می رود پی کارش و دنبال کارش،
نه نمازی، نه چیزی و او خیال خودش را راحت کرده
بود و همه او را می شناختند بعد متوجه می شوند که
بله این فردی بوده - یعنی از لابلای صحبتها، ولی
خودش را معرفی نمی کند - که در نجف تحصیل
کرده، اهل یکی از قرائ ایران بوده و بعد می آید در
آن جا و با پدرش ساکن می شود، و در آنجا درس
می خواند و خوب از نظر استعداد خیلی مستعد بوده،
ولی بعدها به واسطه برخی از انحرافات لباس
خودش را می آورد و می رود اصلا اشتغالش چیز

دیگر می شود.

بینید این خیلی مسئله مهمی است که این آقا اگر این کارها را انجام نمی داد و در همان زی بود چه کسی می فهمید که این الان یک همچین سیره و سیرتی دارد؟ چه کسی می فهمید که این الان در این حدّ از انحراف قرار دارد؟ اینها چیزهای خیلی عجیبی و مهمی است که ما باید بدانیم و متوجه شویم که در پس هر اعلان به هدایتی هدایت نخفته است و در پس هر دعوتی نور و حقیقت قرار ندارد این طور نیست، خلفا هم می آمدند و نماز می خواندند و در جای رسول خدا نماز می خواندند و می رفتند و نماز می خواندند و این طور بوده قضیه به مسائل می پرداختند این مطلب یک مسئله بسیار مهمی است این قضیه خیلی قضیه مهمی است.

یک یهودی اگر بخواهد بیاید و به این مطالب پردازد، یک نصرانی بخواهد بیاید پردازد الان در خیلی از کشورها هستند که روی مبانی ما فکر می کنند تحصیل می کنند تأمل می کنند افراد سرشناسی هستند می فهمند، اگر نفهمند که

نمی‌توانند دنیا را بگردانند، ما را بهتر از ما تشخیص می‌دهند، تشخیص می‌دهند که این آقا کیست، چیست، در نفس او چه نهفته است، تا چقدر راست می‌گوید، و تا چقدر اهل ادعا است خوب می‌فهمند، ما خیال نکنیم که از نقطه نظر فهم و درایت گل سرسبد همه هستیم و دیگران هیچ اطلاعی ندارند و همه اینها ببو و آلو شپش شنبه هستند و هیچ خبری از مسائل ندارند، نه آقا جان می‌دانند می‌فهمند اینها را خوب خوانده اند، به مطالب خوب خبر دارند و مسائل را درست ارزیابی می‌کنند، علی‌کل حال مسئله این طور است، خب اگر این آقا که یهودی است و آمد برای ما، ما از کجا بفهمیم؟ از کجا بفهمیم که این فقط یک نوار است؟ فقط یک نوار است؟ در فلان قضیه حکم شما چیست؟ حکم این است دلیل و منبع و مرجعش هم این است و مستندش هم این است و یک فتوای خیلی خوب شسته رفته و بسیار تر و تمیز در اختیار انسان قرار می‌دهد و انسان او را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند در حالتی که خودش به یک کلمه از این مطالبی که می‌گوید ایمان

ندارد، اعتقاد ندارد و همه این مطالب را برای فریب گفته است از کجا ما بفهمیم؟ که آن شخصی که در مقابل ما قرار دارد این طور نیست؟ از کجا بفهمیم؟ اینها چیزهایی است که نیاز به یک دیدگاه‌های دیگر و دیدهای دیگری دارد و با این مسائل معمول فهمیده نمی‌شوند، با این مطالب اینها روشن نمی‌شوند.

بنده بودم در جاهایی که اینها به این وضع و به این کیفیت نبودند، من در یک مجلسی بودم که در آن مجلس یک شخصی از خود ائمه جماعات تهران صحبت می‌کرد الان فوت کرده است و بسیار هم فرد معروفی و مشهوری بود این قضیه مربوط به خیلی وقت پیش است می‌گفت من با یکی از افراد و فامیل یک سفر زیارتی رفته بودم و در آن سفر زیارتی خیلی شلوغ بود، زیارت عتبات بود و والده او هم پیر بود، خیلی پیر بود و این می‌گفت که من نزدیکیهای صبح که شد بلند شدیم در همان حرم در کربلا نمازمان را خواندیم و من به شدت متوحش شدم که الان نماز والده چه می‌شود؟ چون می‌دانست که

ایشان خوابش می‌برد و من هم نمی‌توانم بروم در قسمت زنها بگویم مادرم را صدا کنید، و والده من را ببرید برای وضو و ... و همین طور در نگرانی شدیدی من به سر بردم تا آفتاب زد. این قضیه را داشته باشید، در یک مجلس عقدی بنده با خود ایشان بودم و ما رفتیم نماز مغرب و عشا را خواندیم و آن مجلس ادامه پیدا کرد و ادامه پیدا کرد و ایشان و افرادی که در آن جا بودند از دیگر ائمه جماعات آنها نماز مغرب و عشا را نخواندند و نشسته بودند به خوردن شربت و شیرینی و صحبت کردن - اینهایی که می‌گویم اینها چیزهایی است که واقعیات است یعنی اینهایی که نشسته بودند سرتاسر، هر کدام از اینها دارای مسجد بودند و مسجد که از هوا پر نیست، از مأمومین و افرادی که ارادت به این آقا دارند و به ایشان رجوع می‌کنند و محل رفت و آمد هستند، خیلی از اینها صاحب مجالس مهمی بودند - هیچ کدام از این افراد که همین طور نشسته بودند از جای خود تکان نخوردند و فقط مرحوم آقا رفتند و نماز خواندند ما هم رفتیم به دنبال ایشان، یک اتاقی

بود که صاحبخانه آماده کرده بود، ظرف و ظروف را این طرف و آن طرف کردند که جا برای نماز خواندن آماده بشود بعد هم مرحوم آقا آمدند و آنها هم خیال کردند که خب حالا لابد کاری پیش آمده و یا خواسته اند تجدید وضو کنند و بعضی هم فهمیدند که مسئله خواندن نماز بوده این قضیه ادامه پیدا کرد و صحبت و حرف ادامه داشت، خب این وسط عده‌ای بلند شدند رفتند، عده‌ای هم نشستند تا این که مجلس منقضی شد، تابستان بود شبها کوتاه و روزها بلند، بنده وقتی که اینها از منزل خارج شدند که بروند برای منزلشان قطع داشتم که اقلا نماز مغرب اینها قضا شده، چون فاصله‌ای که از مجلس تا منزل آنها بود را حساب کردم دیدم قطعا نماز مغرب قضا می‌شد. حالا نماز عشا ما فی الذمه باشد یا مثل بعضی‌ها که قائل به ادا هستند تا اذان صبح یا هرچه باشد نسبت به عشا کاری نداریم ولی نسبت به نماز مغرب این آقایانی که می‌گفت من چنان متوحش بودم که والده من... پیرزن که حالا نماز هم نخواند کسی کاری به او ندارد، تو که نسبت به این

مادر پیر این طوری هستی، ای بدبخت تو که خودت
این حرف را می‌زنی و با آن حدّت و شدت مسئله را
مطرح می‌کنی آخر تو دیگر چرا؟!

این قضیه چیست؟ این‌ها به خاطر این است
که یک کلمه از الصلاة عمودالدین در قلب این وارد
نشده است عین آن یهودی که فقط اینها را بخواند نه
به پیغمبر ما ایمان دارد نه به امام ما، نه به قرآن ما، نه
به کعبه ما، نه به وسائل الشیعه، نه به زادالمعاد
مجلسی و اقبال... هیچی فقط و فقط آمده می‌گوید
آقا نان خوبی بیشتر درمی‌آید!، کار است دیگر، شغل
است دیگر، به جای این که برویم حالا دانشگاه و
چند سال معماری و مهندسی بخوانیم و یا چند سال
پزشکی بخوانیم چند سال برویم در حوزه بمانیم...
می‌چربد دیگر این هم یک جور است دیگر، مگر
نبودند من داسته‌ها برای شما نقل کردم که اینها از
مأمورین بودند و بهتر از ما آمده بودند در حوزه‌ها و
رسیده بودند به مراتبی.

خدا رحمت کند مرحوم آقا میرزا هدایت الله
غروی تبریزی در همین قم از ایشان بنده شنیدم که

گفتند ما وقتی که در نجف بودیم شیخ علی هندی را از چند مجتهد معدود نجف می دانستیم که پای درس آخوند و اینها رفته بود بنده خودم از ایشان شنیدم - پدر مرحوم استادمان رحمت الله علیه - که او از چند مجتهد معدود بوده - دستهایش هم این جوری کرد - خب طرف کی بود؟ آقا جاسوس انگلیسی بود! جاسوس انگلیس آمده مجتهد شده! بله خدا مغز داده عقل داده به هر کسی فهم داده فکر داده است خب به جای این که حالا برود آهنگری یاد بگیرد آمده طلبه شده، به جای این که برود دانشگاه پزشکی و مهندس و مخترع شود آمده در حوزه و این مسائل را خوانده و بهتر از بقیه هم شده و او از مستشکلین درجه یک درس مرحوم آخوند بوده، بعد که یک دفعه تقی به توقی می خورد و - مسائش مفصل است - یکدفعه سر از کجا درمی آورد! ا این آقای ریش تراشی که کلاه گذاشته سرش و با تأدیبی آمده و پشت میز نشسته این دارد چه می گوید؟ این دارد حرف می زند یکدفعه رو می کند می گوید که خب حالا اگر من صورتم را عوض کنم حالا من را

می‌شناسید شروع می‌کند ریش گذاشتن از این ریشهای قلبی که هنرپیشه‌ها می‌گذارد - حالا هنرپیشه شش تیغه می‌زند ولی نگاه می‌کنی یک عالمه ریش دارد، این از کجا یک شبه ریش درآورده، کود دادی پای صورتش، کود شیمیایی داده که یکدفعه این قدر ریش درمی‌آید؟ - بله یکدفعه از این ریشها گذاشته بود و نگاه کردند و گفتند تو شیخ علی هستی؟ آن جا به ایشان بخشید و کارشان را راه انداخت. حالا کلک و پدرسوختگی بوده است یا این که مثلا یک رحمی در دلش بوده، خلاصه آنها را روانه کرده بود.

این صورت که ریش گذاشته است در روز قیامت خدا یک کود می‌دهد این ریشها می‌ریزد!! که اصلا پیازش را هم بسوزد بعضی‌ها اصلا هیچی ندارند به ایشان می‌گویند چه؟ کوسه؟

هر کس به فکر خویش است *** کوسه هم به

فکر ریش است

که بیاید ریش بگذارد و به مردم بگوید ما ریش داریم دیگر، کوسه دیگر خلاصه از این

کوسه‌ها، روز قیامت خدا می‌گوید تو با ریشتم مردم را از من میراندی! میراندی مردم را! نه این که به من دعوت کردی، میراندی چطور می‌شود این دعوت می‌کند به سمت او، میراندن با تقدیم لیوان آب جو و ویسکی نیست، میراندن با وارد شدن در شهوات و اینها فقط نیست، میراندن میراندن دل است دل را بر گرداندن از آن توجه به مبدأ آن میراندن است، این ویسکی می‌خورد و بعد هم توبه می‌کند و خدا می‌بخشد او را، یک لیوان نجس که خیلی اهمیتی ندارد، بله آن سگ در عالم مکاشفه به بایزید چه گفت؟ آن سگ گفت از من اظهار تنفر می‌کنی؟ باران آمده و من خیس شده‌ام و من ممکن است عبای تو را نجس کنم، ولی این نجاست را من از خود آورده‌ام یا خدا داده به من؟ چیزی را که من از خود نیاوردم چرا بر من عیب می‌گیری؟ خوب حرفی زده است خیلی حرف قشنگی است، من که از خود نیاوردم خدا تو را طاهر قرار داد و من را نجس قرار داد، مگر من نجاست را از پیش خودم آوردم؟ من از مادر که متولد شدم این حکم را داشتم، پس نه تو باید بر

طهارت خودت فخر کنی و نه من بر نجاستی که او داده است بر خود عیب بگیرم، او بخواهد مرا تبدیل به یک بایزید می کند - این را من دارم می گویم - و اگر او بخواهد بایزید را به من تبدیل می کند، آن وقت من باید از تو دوری کنم، ثانیاً این نجاست را با یک مشت آب تو می توانی بزدایی، برو به فکر خودت باش که با یک دریا نمی توانی نجاست قلبت را از بین ببری، با یک دریا از بین نمی رود، این مسئله را باید بیایم فکر کنیم ما خیال می کنیم تمام کارها همین گناهان ظاهری است و حالا آن کسی که بی حجاب است آن دختری که الان بی حجاب است و این قدر از مویش پیدا است در قعر جهنم است و ما هم در صدر بهشت آن بالا بالا!! نه آقا آن مویش بیرون است حالا بیجاره و بدبخت در چه فرهنگی در چه فکری بوده یا اصلاً به خاطر تفکراتی ... آن روزی که بیایند محک بزنند و بگویند به خاطر چی ...؟ آن موقع ما باید برویم پشت صف بایستیم و خود را قایم کنیم و خیلی از اینها رو سفید از آب درمی آیند رو سفید از آب درمی آیند، حالا آن که نماز نمی خواند تمام است

کارش همین فقط یک روایت است: "ان قبلت قبل
ماسواها و ان ردت ... " را بلد شدیم و همه چیز را
رها کردیم، یا این که نه آقا جان این یک توبه می کند،
گریه می کند همه را خدا می شوید و می گذارد کنار
و می گوید که ما ندانستیم نفهم بودیم چه بودیم فلان
بودیم خدا می بخشد می رود پی کارش تمام می کند.
حربن یزید با یک توبه کارش تمام می شود
آن عمر سعد است که این وسط می ماند و هیچ راهی
برای او نیست این عمر سعد است آن شریح قاضی
ها هستند، اینها هستند، آن ابوحنیفه ها هستند آنها که
در مقابل امام علیه السلام قد علم می کنند و می
ایستند فضیل بن عیاض سر گردنه ها را می گرفته و
فلان ولی یکدفعه متنبه می شود خدا هم متنبه می کند
او را می آید برمی گرداند می رود به آن جایی که عقل
ما نمی رسد چرا؟ این جایش (قلب) خراب نبود این
است قضیه ما این جایمان خراب است این را چه
باید کرد این جا خراب است؟ یهودی بلند می شود
می آید اینها را بر میدارد همه را می خواند و بعد بهتر
از ما می آید صحبت می کند و می آید حرف می زند

ولی ایمان ندارد امام زمان را قبول ندارد مکتب را قبول ندارد قرآن را قبول ندارد چه نتیجه‌ای اینها برایش دارد؟ هیچ، صفر هیچ نتیجه‌ای ندارد و بعد نتیجه دنیایی بله، پول و پله به دست می‌آورد و زندگی‌اش را می‌گذراند ولی هیچ نتیجه دیگری ندارد. و تو ای کسی که نمازت قضا می‌شود با آن یهودی چه فرقی داری؟ چه فرقی می‌کنی؟ تو هم قبول نداری، تو هم آن محراب را برای دنیای خودت خواستی تو هم آن مأمومین و آن مریدها و آن شرکت کنندگان را برای گرمی بازار خودت می‌خواهی، برای گرمی بازار خودت، در یک مسجدی یک منبر می‌رفت مسجد خودش صحبت می‌کرد در ماه رمضان، بعد می‌رفت در یک جای دیگر، جایی دعوتش کرده بودند لابد اوضاع بهتری داشته، این مسجد را هم داده بود به یکی که حالا بیاید منبری برود و مسجد ماه رمضان خالی از وعظ و خطابه نباشد و در صحبت‌هایش این که دارم من می‌گویم خود آن فردی که حاضر بود به من گفت در صحبت‌هایش می‌گفت که بقیه مطالب را بنده در

صحبت بعد خواهم گفت!! یعنی شما آقایان بلند شوید بیاید آن جا در صحبت من در فلان مسجد که بعد از نماز مثلا آن جا می‌روم و آقایان را بلند می‌کرد و افرادی که می‌برد در آن جا مثلا در آن مسجد اگر می‌ماندند سی یا چهل نفر یا نمی‌توانستند بیایند و یا حوصله رفتن نداشتند و خسته بودند و چرت می‌زدند و فلان، اینها می‌ماندند برای ... اینها چیست؟ اینها کلک زدن است، بازی کردن با دین است، بازی کردن با احساسات، بازی کردن با فطرت و با وجدان و با ارزشها و مردم است.

توجه کردید آن وقت در روز قیامت خدا می‌آید یک اسید می‌گذارد تمام آن ریشهایی که مردم به خاطر آن ریشه رفتند، از بین می‌رود و طرف می‌شود کوسه، همه می‌ریزد آن عمامه که بر سر بود برای اینها خدا آن عمامه را برمی‌دارد می‌گوید تو لایق این نیستی می‌گذارد کنار بنشین بابا قبا داشتی قبا را هم از تنت درمیاوریم، حالا مریدانت را صدا کن نگذار بروند، قبا را هم درمی‌آورند، عمامه را هم برمی‌دارند و کوسه هم که شده است، کوسه هم که

خیلی قیافه قشنگی پیدا می‌کند، آن جا درمی‌آید نگاه می‌کند خدا می‌گوید هان تو این بودی در دنیا نگاه کن، نه عمامه سرت بود، نه ریش داشتی، نه علم داشتی، این علمهایی که بود علمها را از تو می‌گیریم این علمها مال ما بود توسط بندگان خالص و بندگان صالح ما، توسط امام صادق من این علمها در این کتابها قرار گرفته است به تو ربطی ندارد من تمام اینها را از تو می‌گیریم خب بگو بینم به چه حقی از ما مایه گذاشتی آن جا؟ به چه حقی؟ تو که این بودی، تو که حسنی نداری، یکی یکی باید جواب بدهی زندگیت از ما بود دور و بری های تو از ما بودند، بیا و بروهای تو از ما بود، مسائلی را که پیدا کردی از ما بود، همه اینها از ما بود، یکی یکی به ما بده، نمی‌تواند بدهد حالا می‌گویند تشریف ببر آن طرف راهش هم که خب الی جهنم و بئس المصیر آدم را می‌کشاند و به آن سمت می‌برند.

این مسئله و این قضیه، قضیه مهمی است و این مطالبی را که ما می‌گوییم در وهله اول برای خودمان است! و در وهله دوم برای مردم این مطالب

را بیان می‌کنیم باید متوجه باشیم که منبع این مطالب
ما چیست؟ به خود مراجعه کنیم می‌فهمیم؟ خیلی
مشکل نیست اگر مراجعه کنیم به خود می‌فهمیم که
منبع اینها چیست؟ اگر دیدیم خودمان هم پای این
حرفها ایستاده ایم، یک خرده امیدوار شویم، اگر
دیدیم که نه آقا جان فقط در این جا مردم باید پای
قضیه بایستند و ما نخیر خیلی مسئله ما مهمتر است،
خیلی مهمتر است.

آن که بنده پریروز عرض کردم اینها
واقعیت‌هایی است که ما باید اینها را پند بگیریم و
درس بگیریم اگر این مطالب را با چشم خودم
نمی‌دیدم نمی‌آمدم به شما بگویم، این حرفها جای
دیگر نیست، وقتی که مرحوم آقا از دنیا رفتند یکی
از پزشکان ایشان - خدا حفظش کند از دوستان
صدیق و صمیمی ما است آقای دکتر محمد توسلی -
ایشان در کنار من ایستاده بود و گریه می‌کرد و خب
ایشان کی بود؟ آن شخصی بود که از نقطه نظر
موقعیت و تخصص فرد برتری بود رئیس هیئت
جراحی بیمارستان و دانشگاه مشهد بود و کسی شک

در موقعیت علمی ایشان و کارهای ایشان نداشت و بالاخره فرد فردی بود که با خیلی از افراد برخورد و طرف شده بود، افرادی که آنها خب دارای اسم و رسم و دارای نام و نشان و دارای موقعیتها بودند و به بنده چیزهایی می گفت که من تا به حال به کسی نگفتم، این شخص گریه می کرد و عبارت ایشان به من این بود: من دیگر بدون ایشان نمی توانم در ایران بمانم می گذارم می روم، نمی توانم دیگر بمانم.

خب چه دیده بود؟ خب از ایشان چه دیده بود؟ که دارد این حرف را می زند؟ امثال ایشان خیلی به ایشان مراجعه کرده بودند، خیلی ها مراجعه کرده بودند و خیلی محل مراجعه بسیار بود، شخص درجه یک از نقطه نظر علمی بود، خیلی ها را دیده بود، بعد خود ایشان به من می گفت - وقتی که من برای بازدیدهایی که انجام می دادیم به منزل ایشان رفتم - او گفت که یک قضیه برای شما تعریف کنم گفت یک روز - چون مرحوم اقا یکی از عملهایی که کرده بودند عمل فتق بود - که ایشان عمل کرده بودند و در منزل بودند - البته من آن موقع قم بودم - برادر

شما تلفن می‌زند که طبق قرار ایشان می‌خواهند
بیایند برای ویزیت، من گفتم که من می‌خواهم پیام
آنجا برای دیدن شما و در ضمن هم ایشان را معاینه
کنم، ایشان می‌گویند که نه، هر چه من اصرار کردم،
ایشان می‌گویند آقای دکتر من نمی‌توانم خلاف آنچه
را که پدرم به من دستور می‌دهد بکنم و من گفتم که
من می‌آیم، شما به ایشان بگویید که من آمدم گوشی
را هم گذاشتم، من آمدم بخوابید، نخواهید ما آمدیم
و می‌گفت در کوچه که می‌آمدم با خودم این شعر را
زمزمه می‌کردم

میان ماه من تا ماه گردون *** تفاوت از زمین تا

آسمان است

گفت همین طور زمزمه می‌کردم و می‌آمدم تا
رسیدم منزل و آمدم و نشستم، و اتفاقاً صبحانه
نخورده بودم و مثل این که صبح زود جمعه بود که
گفتند صبحانه آوردند و نشستیم و خوردیم و بعد رو
کردم به پدر شما و گفتم که آقا من وقتی که داشتم
می‌آمدم در کوچه با خودم این شعر را می‌خواندم
ایشان فرمودند که خوب حالا چه نسبتی با ما دارد این

شعر شما؟ گفتم اتفاقا خیلی نسبت دارد، قضیه خیلی نسبت دارد، می‌گفت آن عملی که انجام دادی این عمل عمل فتق بوده است می‌گفت من روی شما عمل کیسه صفرا انجام دادم عمل کیسه صفرا عمل عمل مشکلی است همان بیماری اکتیو که سنگ کیسه صفرا می‌آید در مجرای کلیدوک گیر می‌کند و نمی‌گذارد صفرا وارد اثنی عشر بشود چون صفرا باید بیاید پشت اثنی عشر و اثنی عشر را تحریک کند و بعد غذای هضم شده در معده وارد روده شود آن مجرا می‌شود مجرای کلیدوک و در فاصله ده دوازده سانتی که بین صفرا و ... است در هشت سانتی گیر می‌کند و غذا دوباره برمی‌گردد در کبد و کبد هم که خب از صفرا چیز است می‌زند به خون و تمام بدن زرد می‌شود که البته این شبه یرقان است، یرقان نیست شبه یرقان است، البته کار یرقان را انجام می‌دهد، هپاتیت، برای ایشان آمده بود و به اصطلاح گیر کرده بود و این عمل عمل بسیار مشکل داخلی است می‌گفت من در آن موقع یادم است اکثر افرادی که می‌آمدند پیش شما حتی در جلوی من می‌گفتند

که آقا شما که امکانات دارید بروید خارج، بروید آن جا، - من پریروز که عرض کردم مربوط به چشم ایشان بوده الحمدالله ایشان یکی دو تا عمل که نداشتند، چند بار بیمارستان رفتند، می گفت من می شنیدم با گوش خودم که فلان شخص که آمده به دیدن ایشان، شما را تشویق به رفتن به خارج می کرد و شما همان موقع به من فرمودید که من چگونه از پیشگاه علی بن موسی الرضا بلند شوم و بروم در بلاد کفر و خود را به دست یک مشت افراد بی دین شرابخوار - با این عبارت - بدهم که آنها بیایند و مرا که یک عالم دینی و مبلغ دین و مبلغ امام صادق هستم و مدعی افتخار مکتب و برتری مکتب و هدایت آنها و مدعی خلاف آنها هستم را مداوا بکنند؟ من چگونه بیایم به عنوان یک عالم دینی جواب امام صادق را در روز قیامت بدهم؟ این عبارت را باید روی آن فکر کنیم "جواب امام صادق را در روز قیامت چه می توانم بدهم؟".

حالا یک وقتی دکتر نیست، امکانات نیست،

با یک توجیهاتی که لابد خدا هم بلد هست ... ولی

وقتی که بهترین پزشکان در همین ایران خودمان هستند، بچه مسلمانهای خودمان هستند، افرادی که این جا هستند مگر کله اینها کمتر از آنها است؟ الان بهترین دکترهای آنها ایرانی هستند الان بهترین جراح مغز دنیا کیست؟ مگر ایرانی نیست؟ مگر بهترین چشم پزشکان دنیا ایرانی نیستند؟ مگر بهترین جراحان قلب دنیا ... حالا نمی خواهم اسم ببرم در سوئیس و این طرف و آن طرف مگر ایرانی نیستند؟ خب اینها همه ایرانی هستند دیگر، بلند شدن و رفتن به آنجا به اسم مداوا اینها همه خلاف است، بلند شدند رفتند آنجا اینها مال این مملکت و مال مردم ما است آن وقت پزشک را آنها آن جا می دهند، که ما چه هستیم، حالا در این وسط چه علی هست و چه مسائلی باعث شده است که اتفاق بیافتد و اینها، خب دیگر نه ما در این قضایا خیلی واردیم و نه صلاح بر این است که وارد شویم!

علی کل حال برای چه با وجود این که یکی مثل شما در این جا هست من برای چه بلند شوم و بروم در آنجا با این که امثال شما هستند. این نه یک

عبارت اهل علم باشد عبارت یک پزشکی است که کاری با اهل علم ندارد و در یک فضای دیگری اصلاً بار آمده و رشد کرده و در یک حال و هوای دیگری خوب بزرگ شده با این کتابها که سر و کار ندارد ولی وجدان دارد، وجدانش را از دست نداده است، فطرتش از دست نرفته است، بابا مردم فطرت دارند، گاه که نخورده اند، وجدان دارند، عقل دارند، قدرت تشخیص دارند، می‌گفت من دیدم که این حرف حرفی است برخواسته از باورهای قلبی و مطالبی که شخص روی مسائل خودش باور دارد، یعنی اعتقاد دارد.

در حالی که فلان شخص - اسم برد و من اسم نمی‌برم - زمین خورده بود و استخوان ساق پایش فقط ترک برداشته بود، گچ هم نمی‌گرفتند، خودش خوب می‌شد نیاز به گچ گرفتن هم نداشت حالا چه برسد که ... آن شخص بلند می‌شود - حالا توضیحات نمی‌دهم - با یک هیئت و جمعی می‌رود در امریکا در بهترین بیمارستانهای امریکا به خاطر این که پایش ترک برداشته!! درست، اینها را مردم

دارند می بینند آقا جان، دارند مردم می بینند، این که من می گویم برای یک سردرد می روند خیال نکنید من دارم اغراق می کنم، مردم دارند می بینند، انگشتش درد می کند بلند می شود آن آقا و ... بماند دیگر، حالا این پرونده را چه بگوییم، مردم خودشان دارند می بینند.

یکی از افراد به من می گفت چشمش درد گرفته بود و قابل درمان نبود در اینجا، مراجعه می کند البته این قضیه در زمان قبل از انقلاب اتفاق افتاد یکی از افراد که حالا یک ارتباطاتی با ما داشته از همین آقایان ائمه جماعات رفته در همین ایران گفته بودند که آقا این چشم شما، چشم چپ شما درست بشو نیست هر جا می خواهی بروی برو درست بشو نیست، فایده ندارد، حالا می خواهی هر جا برو، این آقا نماینده مراجع، نماینده آیات عظام، نماینده فلان، روزی سه برابر منزلش افراد بیایند و بنشینند و قلیان بکشند و بروند و دوباره بیایند بنشینند و پر شوند و خانه اش را ... بلند می شود در کشورهای خارج، انگلیس و اتریش و غیر اتریش و اسپانیا و ... این

حرفها که چی؟ که مثلا چشم چپ ایشان ناراحتی پیدا شده و ایشان به خارج می رود آنها هم می گویند که تشخیص اطباء ایرانی صحیح بوده، یک نفر که در آن جا بود به من این را گفت که ایشان در بیمارستان بودند خودش با ایشان بود نه از افرادی که با ایشان رفته بود از افراد آشنایانی که در آن جا بودند و آمده بود برای عیادت، از دانشجویانی که در آن جا درس می خوانده می گفت من در آن جا نشسته بودم - این را ببینید و آن وقت ببینید آنچه که من می گویم راست است و دروغ نیست تازه این مربوط به قبل از انقلاب بوده است - می گفت وقتی که ایشان خوابیده بود روی تخت یکی از همان دکترهایی که آمده بود در آن جا یک دکتر خیلی متخصص و مسنی بود، آمد و ایشان را معاینه کرد و رو کرد به ایشان - این که نمی فهمد طرف چه می گوید، این پیرمرد که فارسی هم بلد نیست حرف بزند، او کسی بود که مرحوم آقا می فرمودند یک خط عروه بخواند فقط شش تا غلط نحوی در یک خط عروه دارد توجه کردید؟ شش تا غلط نحوی - به انگلیسی گفت معلوم

می‌شود غیر اسلام هم می‌تواند مفید واقع بشود برای آقایان!! این چه طعنه‌ای بود؟ معلوم می‌شود در غیر اسلام هم می‌شود مسائلی که مفید واقع بشود را پیدا کرد!! این طور نیست که فقط اسلام ...، یعنی برای چه بلند شدی آمدی این جا؟ تو که این همه ادعا داری، آقای آخوند مسجد برای چه بلند شدی این جا؟ آمدی دست‌گذاری دراز کنی؟ بله قبول می‌کنیم، شما دست‌گذاری را دراز کنید ما می‌فشریم و ما هم دست در دست شما می‌گذاریم، بتوانیم قرار می‌دهیم ولی دیگر پز اسلام را به ما ندهید، دیگر به ما فحش ندهید، شما دست‌نیاز به ما دراز کردی ای آخوند، بیا بین روی تخت بیمارستان لندن خوابیدی من دارم می‌آیم بالای سر تو که تو را معاینه می‌کنم، برای چه بلند شدی آمدی؟ مگر ایران نداشتی؟

تازه ایران آن موقع! برای خودش کسی بود و افرادی بودند، بهترین دکترها می‌گویند در خود ایران بودند، مگر همان موقع در ایران نبود، آن زمان پزشک داخلی ما دکتر ناصر اتفاق بود، دکتر مهدی آذر بود که خودش جزو افراد جبهه ملی بود و از افراد جبهه

ملی بود اینها از پزشکان داخلی بودند. وقتی یکی از
مریضهای مسجدی مرحوم آقا رفت در لندن، پرونده
پزشکی او را که دیدند گفتند با وجود دکتر ناصر
اتفاق چرا شما این جا آمدید؟ پیرهایی بودند که مال
آن زمان بودند و همه فوت کردند می گویند بهترین
دکترهای دنیا ایرانی هستند، همه از ایران هستند،
برای چه شما با وجود اینها آمدی این جا، در فوق
استاندارد دارد انجام می شود. دیگر آمد این را گفت
که شما در این جا آمدی دست نیاز را به ما دراز
کردی، آن وقت چرا داری به ما می گویی انگلیس
فلان است این حرف مال کی است؟ اینها را ما
می شنیدیم و آن وقت آقا یک ترک برداشته عین
عبارتش این است: گچ هم نمی گرفتند خوب
می شود، همین قدر پایت را دراز کنی در خانه، هیچی
نشده مو برداشته، با نمی دانم اشعه ایکس و نمی دانم
گاما و رادیولوژی هم به زور ترک آن دیده می شود
بلند می شود خارج برود لذا جمله " من دیگر
نمی توانم بدون ایشان این جا باشم " به خاطر این
است، مردم صداقت را می فهمند، مردم حقیقت را

می فهمند آقا مردم جو نخورده اند، اخلاص را
می فهمند، صفا را می فهمند کلک را می فهمند، مسائل
را هم هر چه بخواهیم قایم کنیم این طور نمی ماند
و رو می شود و می دانند که چیست.

خلاصه علی کل حال مسئله بسیار است ما
نباید نگاه کنیم به این گونه افرادی که این چنین
هستند باید نگاه کنیم به دیگران. یکی از دوستان بود
دیروز به من گفت، گفتم من این شبهه را مطرح کنم
که چرا مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه
ایشان با آقای مطهری در یک سفری برای قلبشان
رفته بودند؟ ایشان سوال کرد این قضیه چیست؟
گفتم من در جریان این مسئله هستم مرحوم علامه
خودشان نمی خواستند که بروند البته این قضیه
مربوط به قبل از انقلاب است و آقای مطهری
می خواستند در آن جا و با افرادی که در آن جا هستند
ملاقاتهایی داشته باشند با همان کسانی که در آن جا
هستند خلاصه آن جا هم برای خودش افرادی داشت
و انجمن بود و چه بود و اشخاصی بودند در یکی از
این ملاقاتهایی که مرحوم مطهری با مرحوم آقا

داشتند همان موقع این مسئله را مطرح می‌کند که من در این سفری که دارم می‌روم می‌خواهم علامه را هم ببرم برای این که آنها ایشان را هم ببینند و اگر صحبتی دارند انجام بشود و در عین حال از ایشان یک چکابی هم بشود که وضعیتشان این بوده است ولی مرحوم علامه خودشان نسبت به این قضیه متمایل نبودند من این را در این جا تصریح می‌کنم که ایشان متمایل نبودند منتهی خب مرحوم آقای مطهری ایشان قصد قربت داشته، این که چیزی نبوده و شاید مثلا برای همچنین مسئله‌ای در نزد ایشان نبوده به این کیفیت و اینها نبوده به این وضعیت نبوده است که خب حالا شاید اشکالی ندارد مثلا به جایی بر نمی‌خورد و اینها علی کل حال نسبت به مرحوم علامه مسئله با اشتیاق و رغبت ایشان نبوده، بلکه درخواست مرحوم مطهری بوده برای این سفر و بنده این را خودم از ایشان شنیدم و در این قضیه گفتم اگر یک وقتی شبهه باشد از این نقطه نظر حل شود ولی علی کل حال اگر مرحوم آقا بودند نمی‌کردند؟ این کار را این را هم باید گفت اگر چه حالا تقاضایی

هست خب باشد اگر بودند ایشان نمی پذیرفتند.!